

A Study of the Theory of Elitism and the Position of Governmental Elites in Iran in the Qajar and Pahlavi era Based on the Theory of Mosca Elitism¹

Saeed Jahangiri

Ph.D. Political Science, Faculty of Law, Theology and Political Sciences, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (**Corresponding Author**). saeedjahangiri61@yahoo.com

Farid saeedi

Ph.D. Political Science, Public Policy, Faculty of Law, Theology and Political Sciences, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. saeedee.farid@gmail.com

Esmael Bayat

Ph.D. Political Science, Faculty of Law, Theology and Political Sciences, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. bayatesm@gmail.com

Abstract

The purpose of this study was to investigate the position of government elites in the Qajar Pahlavi era based on the theory of elitism in the development process of Iran. In this regard, an attempt was made to answer the basic question: what factors and activists provided the necessary ground for the failure of the elites of the Pahlavi era in the process of development of Iran? The study was based on the assumption that factors such as authoritarian political structure, underdeveloped culture, foreign interference in Iranian affairs, the weak performance of kings and rulers, the destructive role of the global economic system, and the performance of elites in Western-style modernization and development, all contribute to elite failure in the Pahlavi era in the process of development of Iran. The results indicate that the elites of Iran in the history of the Pahlavi era as one of the main obstacles to development and neutralizing the power of reformists played a role and failed to lead the country to balanced and comprehensive development for two reasons: Characteristics and weakness of its performance and inappropriate political-economic structures and sabotage of anti-development elites. Intellectuals, for reasons such as authoritarian political structure, alienation from the culture of society, and a one-dimensional view of development, were also unable to play a desirable role.

Keywords: Political Sociology, Elitism, Mosca elitism, Elite rotation, Governmental elites, Qajar period, Pahlavi era.

واکاوی نظریه الیتسیسم و جایگاه نخبگان حکومتی در ایران دوره قاجار و پهلوی بر مبنای نظریه نخبه‌گرایی موسکا^۱

سعید جهانگیری

دکتری علوم سیاسی، مسائل ایران، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
(نویسنده مسئول) Saeedjahangiri61@yahoo.com

فرید سعیدی

دکتری علوم سیاسی، سیاست‌گذاری عمومی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
saeedee.farid@gmail.com

اسماعیل بیات

دکتری علوم سیاسی، مسائل ایران، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
bayatesm@gmail.com

چکیده

هدف پژوهش حاضر، بررسی جایگاه نخبگان حکومتی در عصر قاجار پهلوی بر اساس نظریه نخبه‌گرایی در روند توسعه یافتگی ایران بود. در این راستا تلاش شد به این سوال اساسی پاسخ داده شود که چه عوامل و کنشگرهایی، زمینه و بستر لازم را برای ناکامی نخبگان عصر پهلوی در روند توسعه یافتگی ایران فراهم آورده است؟ پژوهش بر این فرض استوار گردید که عواملی از قبیل ساختار سیاسی استبدادی، فرهنگ توسعه نیافته، دخالت بیگانگان در امور ایران، ضعف عملکرد شاهان و فرمان‌روایان، نقش مخرب نظام اقتصاد جهانی و عملکرد نخبگان در نوسازی و توسعه به شیوه غربی، همگی زمینه‌ساز ناکامی نخبگان عصر پهلوی در روند توسعه یافتگی ایران شده است. نتایج پژوهش حاکی از آن است که نخبگان ایران در تاریخ عصر پهلوی به عنوان یکی از موانع اصلی توسعه و عامل خنثی‌سازی قدرت اصلاح‌طلبان، به ایفای نقش پرداخته و به دو دلیل در هدایت کشور به سمت توسعه موزون و همه‌جانبه ناکام ماندند: ویژگی‌ها و ضعف عملکرد خویش و ساختارهای سیاسی - اقتصادی نامناسب و کارشکنی نخبگان ضد توسعه. روشنفکران نیز به دلایلی مانند ساختار سیاسی استبدادی، بیگانگی با فرهنگ جامعه و نگاه تک بعدی به توسعه، نتوانستند به نحو مطلوب به ایفای نقش بپردازند.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌شناسی سیاسی، الیتسیسم، نخبه‌گرایی موسکا، چرخش نخبگان، نخبگان حکومتی، دوره قاجار، عصر پهلوی.

۱. مقدمه

نخبه‌گرایی در معنای وسیع، شامل گروهی از افراد است که در هر جامعه مقام‌های برجسته‌ای دارند و به بیان جزئی‌تر به گروهی از اشخاص اشاره دارد که در رشته‌ای خاص برترند، به ویژه اقلیت حاکم از آنجا برگزیده می‌شود (گولد و کولب، ۱۳۷۶، ص ۸۳۵).

اصطلاح نخبه‌گرایی در دانشنامه سیاسی چنین تعریف شده است: باور به اینکه در هر جامعه یا گروه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و جز آن، فرد یا افرادی به سبب توانمندی‌های شخصی‌شان، برتر از دیگرانند، حق آنهاست که از امتیازهای پیشوایی و رهبری برخوردار باشند. افلاطون، پارتو، موسکا و میخلز تدوین‌کنندگان تئوری‌های نخبه‌گرایی به شمار می‌روند (زونیس، ۱۳۷۰، ص ۷۲۶).

دقیق‌ترین تعریف از نخبگان را پارتو ارائه داده است. به باور پارتو، گروه نخبه شامل افرادی می‌شود که از برجستگی خاص و خصلت‌های برجسته، چون هوش، زیرکی، مهارت و شایستگی برخوردارند و در زندگی با رقابت‌های مداوم، نمره بسیار بالایی دریافت می‌کنند. بدین ترتیب، گروه نخبه تمام کسانی را شامل می‌شود که ویژگی‌های ممتاز داشته یا دارای استعداد و توانایی‌های عالی در زمینه کار خود یا در بعضی فعالیت‌ها باشند (ازغندی، ۱۳۷۲، ص ۷۲۶).

این تفکر که در جوامع بشری، اختیار حکومت باید در کف گروه‌های برتر قرار گیرد، در اندیشه سیاسی فیلسوفان عهد باستان و قرون وسطا ریشه دارد. در یونان باستان، اندیشه اداره جامعه توسط نخبگان مطرح شد. این سخن افلاطون در کتاب جمهور گواهی می‌دهد که یونان باستان، خاستگاه اولیه طرح اندیشه حکومت نخبگان بوده است: شما که اهالی شهر آتن هستید، همه برادرید، اما از میان شما آنان که لیاقت حکومت بر دیگران را دارند، خداوند نهاد آنها را به طلا سرشته است (طلوعی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۴۶). بنابراین، آنها پربهاترین افرادند و اما خداوند در سرشت نگهبانان نقره به کار برده و در سرشت بزرگان و سایر پیشه‌وران آهن و برنج. بنابراین، باید در شهرها فلاسفه پادشاه شوند و یا آنان که هم اکنون عنوان پادشاهی یا سلطنت را دارند، به راستی و جداً در سلک فلاسفه درآیند (افلاطون، ۱۳۷۴، ص ۲۰۲-۳۱۶). برخی معتقدند پیشینه مفهوم «الیت» را می‌توان تا زمان افلاطون و ارسطو عقب برد. شوارتس منتل^۱ بر این عقیده است که نخبه‌گرایان نسب از

افلاطون می‌برند و در حقیقت، پدر نخبه‌گرایی، افلاطون است. او در کتاب جمهوریت، گزینش، تربیت شیوه زندگی گروه نخبه حاکم را توصیف کرده است (گولد و کولب، ۱۳۷۶، ص ۸۳۵). ارسطو هم بهترین گروه نخبگان را برای اداره جامعه، آریستوکرات‌ها (نجبا و اشراف) دانسته است (آشوری، ۱۳۸۵، ص ۱۹) و آریستوکراسی را که از آن با عنوان «حکومت اشراف» تعبیر می‌شود، بیانگر جایگاه نخبگان در اندیشه سیاسی باستان می‌دانست. به گمان این عده، آریستوکراسی، حکومت گروهی اندک است که مدعی برخورداری از نژادی اصیل و شرافت طبقاتی هستند. از این رو، در نوشته‌های افلاطون، ارسطو، سن سیمون و... از حکومت فلاسفه و اشراف یاد شده است (بشیریه، ۱۳۷۴، ص ۶۷). اما دکتر بشیریه معتقد است که پیشینه مفهوم الیت به اندیشه‌های ماکیاولی برمی‌گردد، از این رو همه نظریه‌پردازان عمده الیتسم مانند پارتو، موسکا و میخلز تحت تاثیر اندیشه‌های او بودند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸، ص ۳۵). ماکیاولی در واقع مفهوم نخبگان را متعلق به گروه حاکمه‌ای می‌دانست که اراده و مردانگی لازم برای پاسداری از مبانی قدرت خود را آشکار کند. بنابر دیدگاه وی، مردم فقط با رهبری رهبران خوب می‌توانند نقض سازنده داشته باشند (Marvin, 1975, P.137). در قرون معاصر، کاربرد این اصطلاح در زبان فرانسه، با معنای «بخش برگزیده یا گل سرسبد» آغاز شد و منظور از آن، کالاهایی بود که برای فروش عرضه می‌شدند. اینها ارزش برگزیده شدن را داشتند، اما قدیمی‌ترین کاربرد شناخته شده لفظ «نخبه» در زبان انگلیسی، برای اشاره به گروه‌های اجتماعی بوده است و در قرن‌های هجده و نوزده میلادی، به افرادی از جامعه گفته می‌شد که جایگاه سیاسی و اجتماعی ویژه‌ای داشتند (بشیریه، ۱۳۷۴، ص ۶۷).

۲. الیتسم و سیاست

باید توجه داشت در قرن ۱۹ بود که نخبه‌گرایی به عنوان یک مکتب فکری در علم سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی با اندیشه‌های پارتو و موسکا مطرح و به تدریج رواج یافت. امروزه نخبه‌گرایی یکی از الگوهای رایج در جامعه‌شناسی سیاسی است که بر وجود نخبگان در جامعه تاکید دارد (میلانی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۲). بنابراین، نخبه‌گرایی خارج از اندیشه سیاسی، محصول اندیشه جامعه‌شناسانی است که در پایان قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰ ظهور کردند. این که امروز وجود نخبگان در سیاست و جامعه مدنی مورد قبول دانشمندان علوم سیاسی و جامعه‌شناسی است، به دلیل تحقیقات سه نفر از جامعه‌شناسان به نام پارتو، موسکا و میخلز است که این تئوری را محور

نقد و سنجش ایدئولوژی‌های سیاسی قرار دادند (طاهری، ۱۳۸۷، ص ۳۲).

مهم‌ترین مسئله برای نظریه‌پردازان نخبه‌گرا این بود که اساساً چه کسانی حکومت می‌کنند و یا قدرت در دست چه کسانی متمرکز است. در پاسخ به این مسئله، مکتب نخبه‌گرایی بر تمرکز قدرت و نه پراکندگی آن در جامعه تاکید دارد. از این منظر است که تقسیم اصلی در جامعه سیاسی را تمایز میان صاحبان قدرت یا نخبگان به عنوان طبقه خودآگاه و توده‌های فاقد قدرت به عنوان جماعتی سازمان یافته و فرودست‌تر از نخبگان می‌دانند. این نظریه‌پردازان ضد مارکسیست بوده و قصدشان رد نظریه‌های جبرگرایی اقتصادی و مبارزه طبقاتی مارکس بوده است و همچنین تا اندازه زیادی ضد دموکراتیک‌اند و دموکراسی را عملاً شکل ضعیفی از حکومت می‌دانند (روشه، ۱۳۸۹، ص ۱۱۶).

۳. انواع الیتسم

نخبه‌گرایی در سه بخش قابل بررسی است:

(۱) **نخبه‌گرایی کلاسیک:** نخبه‌گرایی کلاسیک به عنوان یک نظریه پر قدرت اجتماعی توسط

ویلفرد پارتو، گائتانو موسکا و رابرت میخلز طرح گردید.

گائتانو موسکا: به اعتقاد موسکا در همه جوامع (توسعه‌یافته یا توسعه‌نیافته)، دو طبقه از مردم وجود دارند. طبقه‌ای که حکومت می‌کند و طبقه‌ای که بر او حکومت می‌شود. طبقه اول که اغلب از یک اقلیت تشکیل یافته، تمام مسئولیت‌های سیاسی را به عهده دارد و به کل هیأت جامعه، سازمان داده و شکل ویژه‌ای به آن می‌بخشد و از طریق انحصارگرایی، قدرت را در حوزه اختیارات خود قبضه کرده و تمام امتیازات و بهره‌وری از قدرت را به خود اختصاص می‌دهد. در حالی که طبقه دوم یعنی اکثریت توده، که به اطاعت و فرمان‌برداری وادار شده‌اند، از راه‌های قانونی و یا با زور و خشونت، توسط گروه فرمان‌روا و نخبه، کنترل، هدایت و اداره می‌شوند. گروه حاکم اغلب تسلط خود بر اکثریت را از راه بهره‌وری از ارزش‌ها و باورهای آنان جامعه عمل پوشانده و برای حفظ مشروعیت خود، از فرمول سیاسی بهره می‌گیرند (مارش و استوکر، ۱۳۸۴، ص ۳۵۹).

میخلز: کارویژه‌های فنی و اداری از احزاب سیاسی، وجود بوروکراسی و الیگارش‌ی را اجتناب‌ناپذیر می‌داند. قانون آهنین الیگارش‌ی سلطه رهبری بر دیگران را تضمین می‌کند. ناکارآمدی توده‌ها، پایه سلطه نخبگان را تشکیل داده و باعث تسلیم شدن آنها به هوس‌های نخبگان می‌شود (میخلز، ۱۳۸۵، ص ۲۳-۴۰).

میخلز و موسکا هر دو رویکرد سازمانی به نخبگان دارند و بر این باورند که وجود نخبگان و سلطه آنها بر جامعه بر موقعیت و توانایی‌های سازمانی آنها اتکاء دارد و معتقدند اقلیت سازمان یافته همیشه بر اکثریت سازمان یافته و پراکنده در جامعه حکومت می‌کند. از نظر موسکا، هیچ نظم اجتماعی بدون وجود یک طبقه سیاسی (اقلیت سازمان یافته) امکان‌پذیر نیست. در واقع نظریه الیتستی وی در قالب سیاسی صورت‌بندی شده است (بروجردی، ۱۳۷۸، ص ۱۵۲).

میخلز همانند موسکا، سلطه نخبگان بر جامعه را ناشی از موقعیت و توانایی سازمانی می‌داند و قانون آهنین الیگارشسی را کشف کرده و معتقد است دموکراسی در معنای اصلی‌اش، اعمال قدرت توده‌ها و مشارکت آنان در اداره امور جامعه، هرگز نمی‌تواند صورت عملی و واقعی به خود بگیرد (ایزدی اودلو، ۱۳۸۶، ص ۵۵).

پارتو: نخبگان از منظر پارتو عملاً به دو گروه شیران و روبهان تقسیم می‌شوند. روبهان تلاش می‌کنند تا از طریق بدست آوردن رضایت توده‌ها بر آنان فرمان‌روایی کنند و بر نفوذ خود در حوزه اجتماع استمرار بخشند. آنان سعی می‌کنند تا در برخورد با توده‌ها، از زور و نیروی قهری استفاده نکنند (ازغندی، ۱۳۷۹، ص ۱۳).

شیران بر عکس روباه‌صفتان، مردان قدرتمند، باثبات، سرد، بدون روح و غیر خیال‌پرداز هستند. شیران در نظر دارند تا به خود خدمت کنند. آنان برای بدست آوردن موقعیت یا حفظ آن، بیشتر از زور استفاده می‌کنند.

از منظر پارتو نخبه بودن لزوماً پدیده‌ای ارثی نیست، زیرا فرزندان، همه ویژگی‌های ممتاز والدین خود را به ارث نمی‌برند (کریمی، ۱۳۷۶، ص ۱۶۳). بنابراین، جابجایی در طبقه نخبگان، امری انکارناپذیر است. گروه‌های برگزیده فعلی، روزی جایگاه خود را به نخبگان جدید از قشرهای پایین جامعه واگذار خواهند نمود. گردش نخبگان باعث نوعی تعادل در سیستم نظام اجتماعی گشته و همراه با خود، دگرگونی اجتماعی را نیز به ارمغان می‌آورند. زمانی که نخبگان جدید وارد عرصه اداره جامعه شوند، پویای جدیدی همراه با تغییرات اتفاق خواهد افتاد (مارش و استوکر، ۱۳۸۶، ص ۳۶۱).

پارتو رویکرد روانشناختی به نظریه نخبه‌گرایی دارد. در اندیشه وی عامل اصلی مبارزه در اختلاف استعدادها نهفته است. وی نخبگان را شایسته‌ترین افراد در هر یک از شاخه‌های فعالیت بشری می‌داند. از نظر وی تاریخ گورستان اشراف سالاری‌ها است. این نظریه پارتو، آتی‌تری در

برابر این اندیشه مارکس بود که می‌گفت، تاریخ تمام جوامع تا امروز، تاریخ مبارزات طبقاتی است. وی جامعه‌شناسی سیاسی خود را در مجادله با مارکسیسم ارائه کرده است. از نظر وی با از دست رفتن انرژی بقای یک گروه، گروه نخبه دیگر، قدرت را در دست می‌گیرد (ایزدی اودلو، ۱۳۸۶، ص ۵۶).

۲) نخبه‌گرایی دموکراتیک: تئوری نخبه‌گرایی دموکراتیک را می‌توان نظریه ماکس وبر و جوزف شومپیتر^۱ پنداشت. وجه اشتراک این دو متفکر را می‌توان در قبضه سیاست، توسط نیروهایی با قدرت اجتماعی یافت. به اعتقاد آنان، حتی نگرش خوش‌بینانه نسبت به لیبرال دموکراسی هم با این مشکل روبرو است که تصمیم‌گیری در جامعه از طریق انتخابات، با محدودیت‌هایی روبرو است. نگرش‌های بدبینانه، لیبرال دموکراسی را به نوعی تضمین‌کننده سلطه نخبگان بر جامعه می‌داند. پس هرچند دموکراسی زمینه مشارکت مردمی در جامعه را فراهم می‌کند، اما از طرفی باعث تداوم سلطه نخبگان بر توده‌ها می‌شود، زیرا این نخبگان هستند که از شیوه‌های مختلف، به عنوان تصمیم‌سازان، تصمیم‌گیران و الگوسازان در فعالیت‌های مهم جامعه برگزیده می‌شوند و ایده‌های خود را در حوزه اجتماع جامه عمل می‌پوشانند. به هر صورت، در حال حاضر بهترین مدل شناخته شده حکومت، دموکراسی است که در بیشتر کشورها نهادینه شده است. در نظام دموکراسی شهروندان هرچند از شرکت مستقیم در تعیین سرنوشت سیاسی خود بازداشته می‌شوند، ولی در فواصل زمانی معین امکان چشم‌داشت خود و بازگویی آن را دارند. در جریان دموکراتیک شدن جامعه، تا حدودی فاصله میان نخبگان و حکومت‌شوندگان کمتر می‌شود، زیرا گروه‌های نخبه جدید که به حکومت راه می‌یابند، پیشینه‌ای توده‌ای دارند. لذا، برای توده‌ها قابل قبول‌تر و با اهمیت‌تر تبلور می‌نمایند.

ماکس وبر: دانشمند علوم اجتماعی آلمانی، که او را بنیانگذار بوروکراتیسم جدید می‌دانند، نظریه‌اش را اوایل قرن بیستم در کتاب‌های «اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری» و «اقتصاد و جامعه» منتشر و اظهار نمود. مسأله‌ی اصلی جامعه‌ی امروز بورو (اداره) کراسی (حکومت) و رابطه‌ی آن با دموکراسی است، چرا که بوروکراسی بدون مهار دموکراسی از حالت معقول و اعتدالی خارج و به سمت بوروکراسی افراطی و محض (شکل منفی) خواهد رفت و عوارضی مانند

1. Joseph Schumpeter

جداسازی فرد از خانواده و قدرتمند شدن مدیران را در پی دارد (کللی، ۱۳۸۷، ص ۷۳-۷۴). از طرف دیگر، وبر معتقد است که تنها پیشوای با فره با پیوند پدران و معنوی میان خود و انبوه مردم می‌تواند از به تحلیل رفتن فرد در انبوه مردم در اثر توسعه‌ی بوروکراسی پیش‌گیری و آنها را به تعادل برساند (ابوالحمد، ۱۳۷۶، ص ۳۰۷). وی وجود رهبران (نخبگان) در جوامع امروری را ضروری، و آنها را در سه دسته‌ی سنتی، سازمانی و کاریزماتیک تقسیم می‌کند، که از آنها چرخش نخبگان ظهور می‌کند (مارش و استوکر، ۱۳۸۶، ص ۳۶۹).

در اندیشه ماکس وبر، به بحث افزایش قدرت دولت توجه شده است. به نظر وی، دولت از سه عنصر عمده تشکیل شده است:

(۱) مجموعه متفاوتی از نهادها و کارمندان،

(۲) تمرکز تصمیمات و انتقال مناسبات، از مرکز به قلمرو ارضی یک کشور،

(۳) انحصار نهادهای اقتدارگرا در ایجاد حاکمیت.

به گمان ماکس وبر، سلطه نخبگان به دستگاه دولت امری اجتناب‌ناپذیر است. وی ضمن تبیین برتری یک گروه بر دیگران، تصریح می‌کند که تمام نظراتی که هدفشان حذف و برانداختن سلطه انسان بر انسان است، جز توهم چیزی بیش نیست (نوذری، ۱۳۸۱، ص ۵۷۰).

شومپیتر: به اعتقاد شومپیتر مهم‌ترین وظیفه برای سوسیالیسم، ایجاد یک حکومت دموکراسی برای تأمین منافع دولت، گسترده است که تأکید بر برنامه‌ریزی برای تخصیص منابع جهت حیات سیاسی و اقتصادی دارد. وی بر این باور است که برنامه‌ریزی مجدد جهت بوروکراتیزه نمودن برای تمرکز قدرت لازم است. از این جهت او حامی یک نوع دولت رهبری‌کننده و راهبردی می‌باشد. جوزف شومپیتر از طرفداران نظریه دموکراسی کلاسیک به شمار می‌رود. از دیدگاه او «مردم چیزی بیش از تولیدکنندگان حکومت‌ها و سازوکاری برای انتخاب مردانی توانا در تصمیم‌گیری نیستند». بنابراین، اراده مردمی در نزد شومپیتر، محصول فرایند سیاسی به شمار می‌رود، نه قدرت انگیزاننده آن. فرمول‌بندی شومپیتر بیان‌کننده این است که سوسیالیسم و دموکراسی فقط شکلی از نخبه‌گرایی رقابتی است. به نظر او دموکراسی در واقع نوعی منبع برای مشروعیت به نخبگان حاکم می‌باشد (مارش و استوکر، ۱۳۸۶، ص ۳۶۹-۳۷۰).

(۳) **بینش‌های مدرن نخبه‌گرایی:** دیدگاه مدرن نخبه‌گرایی در محورهای زیر قابل بررسی

می‌باشد:

میلز: مطالعه میلز درباره شبکه قدرت نخبگان ملی در آمریکا حکایت از کاهش نقش قدرت سیاستمداران حرفه‌ای در جامعه دارد. میلز بر این باور است که دولت در جامعه آمریکا تأمین‌کننده منافع مردم نیست، بلکه تحت تأثیر شبکه سلطه و قدرت نخبگان ملی مرکب از سیاستمداران، نظامیان، صاحبان و مدیران اقتصادی قرار دارد. این گروه، سیاست‌های کلان را بر طبق اهداف خود برنامه‌ریزی می‌کنند. در حال حاضر نظامیان و شرکت‌های اقتصادی در رأس امور قرار دارند. از حلقه سه‌گانه نخبگان در جامعه آمریکا نظامیان توانسته‌اند سود بیشتری را از آن خود نمایند و در سیاست‌سازی کلان از موقعیت مطلوب‌تری برخوردار گردند. از طرفی، نخبگان سیاسی حرفه‌ای بیشتر در حاشیه رانده شده‌اند، به گونه‌ای که خلاء سیاسیون در تصمیم‌گیری‌ها کاملاً مشهود است (میلز، ۱۳۸۳، ص ۳۶۳-۳۶۷).

بنابراین، رویکرد میلز به نظریه‌ی نخبه‌گرایی، نهادی است. میلز متقاعد شده بود که دموکراسی در آمریکا، به علت تمرکز فزاینده قدرت سیاسی در دست یک گروه نخبه سه‌گانه مرکب از مقامات بلندپایه حکومت فدرال، سرآمدان شرکت‌های بزرگ و افسران بلند پایه ارتش، تضعیف می‌شود. به نظر میلز، تصمیم‌گیرندگان در این سه حوزه نهادی، قدرت بسیار چشم‌گیری یافتند و هم بیش از پیش با یکدیگر همکاری کردند. نتیجه، ظهور یک گروه نخبه قدرت بسیار هماهنگ و متحد بود (باتامور، ۱۳۷۱، ص ۲۶۳).

جیمز برنهام: با مارکس در این مساله موافق است که قدرت در دست کسانی می‌باشد که وسایل تولید را کنترل می‌کنند، اما صاحبان این وسایل تولید را در کتاب «انقلاب مدیریت» در سال ۱۹۴۰م متفاوت از مارکس، طبقه‌ی حاکمه‌ی جدیدی به نام مدیران و فن‌سالاران یا نخبگان جدید (اعضای بوروکراسی) می‌داند که بتدریج جای صاحبان سرمایه یا سرمایه‌داری را خواهند گرفت. وی مهم‌ترین ویژگی جامعه‌ی نوین خود را در این کتاب فرایند جدایی مالکیت و کنترل وسایل تولید بیان می‌کند. برنهام منظور از «انقلاب مدیران را تصرف مناصب قدرت هم در حکومت و هم در نظام اقتصادی توسط مردان جاه‌طلبی [طبقه‌ی مدیران] می‌داند که جای سرمایه‌داران قدیم را می‌گیرند و زمانی که سلطه‌ی آنها کامل شد، سرمایه‌داری لیبرال و دموکراسی سنتی ناپدید خواهند شد». بنابراین، برنهام معتقد است اگر انقلابی در جوامع صنعتی رخ داده، انقلاب در مدیریت بوده و انقلابات آینده هم انقلاب در مدیریت می‌باشد، نه انقلاب کارگری و دهقانی که مارکس پیش‌بینی کرده است. در پایان باید متذکر شد که در حالی‌که «میلز» برخلاف «برنهام» طبقه‌ی مدیران و

سرمایه‌داران را از نظر سیاسی و تداخل منافع، یک طبقه‌ی اجتماعی می‌داند، اما هر دو قبول نخبگان را تهدید اصلی برای دموکراسی می‌داند و مانند دیگر اشکال نخبه‌گرایی مفهوم اکونومیستی مارکسیسم (اقتصاد تعیین‌کننده‌ی نهایی پویایی اجتماعی است) را انکار می‌کنند (بشیریه، ۱۳۷۴، ص ۱۶۰).

از نظر نخبه‌گرایی مدرن، برخلاف دیگر نخبه‌گرایان ظهور نخبگان نه ضرورتی اجتناب‌ناپذیر، بلکه ناشی از ساختارهای اقتصادی و سیاسی خاصی است و دیدگاه‌های نشأت گرفته از آن، تصدیق‌کننده‌ی عدم وحدت در آن است که در پاره‌ای موارد رقابت نخبگان، تضمین‌کننده‌ی اظهارنظرهای سیاسی گروه‌های غیرنخبه می‌باشد (هیوود، ۱۳۸۷، ص ۲۱۹).

البته باید میان نخبه‌گرایی به عنوان یک نظریه و پذیرش نخبگان به عنوان پدیده‌هایی واقعی در حیات اجتماعی- سیاسی، تفاوت نهاد. در این میان پارتو، موسکا و میخلز نوعی نظریه افراطی و جبرگرایانه را پیرامون نقش نخبگان در پویای سیاسی ارائه می‌دهند. اما برنهام و میلز، پذیرش نخبگان را به عنوان پدیده‌ای واقعی در حیات سیاسی انسان، که به نوعی انحراف از دموکراسی است را مطرح می‌کنند. این دو متفکر از همه‌گیر شدن این پدیده هشدار داده و آن را تهدید اصلی برای دموکراسی و حاکمیت مردم تلقی می‌کنند (ایزدی اودلو، ۱۳۸۶، ص ۵۷).

۴. نظر اندیشمندان در گونه‌شناسی نخبگان

گی روشه: نخبگان سنتی و مذهبی، نخبگان تکنوکراتیک، نخبگان مالکیت، نخبگان خارق‌العاده، نخبگان ایدئولوژی، نخبگان سمبولیک (استانفورد، ۱۳۸۶، ص ۱۲۵-۱۲۱).

پارتو: نخبگان حکومتی، نخبگان غیرحکومتی.

ماکس وبر: نخبگان سنتی، قانونی، کاریزما (استانفورد، ۱۳۸۶، ص ۱۶۶).

۵. گردش نخبگان از منظر جامعه‌شناسی

گردش نخبگان، ضرورتی اجتماعی بوده که از آن غفلت شده است. چراکه عدم گردش نخبگان در عرصه‌های سیاسی، به تمرکز قدرت و زمینه‌سازی برای استفاده نادرست از آن منجر می‌شود و مانع افزایش توانایی‌های ارزشی مربوط به قدرت شهروندان و تمایل به مشارکت و رهبری جامعه در افراد می‌شود.

(الف) ویلفردو پاره تو، جامعه‌شناس ایتالیایی، نظریه گردش نخبگان را پایدارترین وجه

جامعه‌شناسی خود مطرح می‌کند. به نظر وی، جابه‌جایی گروه‌ها در وضعیت خاص و استثنایی، یعنی در وضعیتی که فقط دو گروه نخبه در جامعه وجود داشته باشد، گردش ادواری نخبگان نامیده می‌شود.

به عقیده پاره تو، در اصل دو نوع جامعه وجود دارد: یکی جامعه باز که در آن جابه‌جایی برگزیدگان به طور کامل جریان دارد و دیگری، جامعه بسته که در آن تحرکی نیست. وقتی چرخش نخبگان متوقف شود، جامعه، ایستا و بسته می‌شود (بشیریه، ۱۳۷۸، ص ۶۱).

به هر حال، در صورتی که طبقات رهبری‌کننده بازتر باشند، افراد شایسته طبقات پایین‌تر می‌توانند در آن نفوذ کنند و به جایگاه‌های بالاتری برسند. این حالت، تنش‌های اجتماعی را نیز کاهش می‌دهد.

ب) گاتتانو موسکا، دیگر اندیشمند ایتالیایی و از مفسران نظریه نخبگان و چرخش آن است. وی معتقد بود: «اعضای یک اقلیت حاکم از خصیصه‌هایی، چه واقعی و چه صوری، برخوردارند و در جامعه‌ای که آنها زندگی می‌کنند، این خصیصه‌ها را که سخت نفوذپذیر است، بسیار گرامی می‌دارند».

موسکا درباره چرخش نخبگان می‌گوید:

کل تاریخ بشر متمدن، در مناقشه میان میل عناصر مسلط برای در انحصار گرفتن قدرت سیاسی ... و طغیان نیروهای تازه خلاصه می‌شود و این مناقشه، جوش و خروش بی‌پایانی را که ناشی از صعود برخی از بخش‌های طبقات پایین به بالا و نزول طبقات بالا به پایین است را پدید می‌آورد (منتل، ۱۳۷۸، ص ۱۰۰).

ج) ابن خلدون، جامعه‌شناس برجسته اسلامی، معتقد بود که ما می‌توانیم تضاد درونی در جامعه را مشاهده کنیم. می‌توانیم چرخش و جابه‌جایی‌های قدرت را ببینیم. به نظر وی، پیروزی قبیله‌های بیابان‌گرد بر جوامع ساکن و بی‌حرکت، به خاطر همبستگی و عصبيت بیشترشان بود. این پیروزی‌ها تا تأسیس دولت قوی، از نظر حفظ منافع و مسئولیت، ادامه داشت. آنگاه نخبگان حاکم، به تجمل‌پرستی روی می‌آوردند و این آسایش‌طلبی، ضعف و فساد به همراه می‌آورد. بکارگیری شیوه‌های خشونت‌آمیز، یا گسترش مالیات‌های فزاینده، تضعیف امید مردم از حاکمیت، به افزایش ناامیدی می‌انجامد و این، به پیدایش یک هجوم بیرونی و در نتیجه فروپاشی حکومت منجر می‌شود. گرچه بدون حمله خارجی نیز قدرت حاکمان همواره در

حال کاهش است، تا با به انتها رسیدن فتیله چراغ عمرش، لحظه فروپاشی نیز فرا رسد (محمدی، ۱۳۷۳، ص ۲۶۴).

۶. نظریه الیتسم حکومتی از دیدگاه موسکا

ویلفرد پاره‌تو اولین کسی است که درباره‌ی نقش نخبگان در دگرگونی‌های اجتماعی به اظهار نظر پرداخت. او در تعریف واژه نخبه برگزیده می‌گوید:

نخبگان به کسانی اطلاق می‌گردد که با توجه به نقشی که در جامعه به عهده دارند، کاری انجام می‌دهند و استعدادهای طبیعی که دارند، موقعیت‌های برتری را نسبت به متوسط افراد جامعه برای آنها ایجاد می‌کند. در واقع نخبگان را می‌توان از اعضای ممتاز جامعه دانست (روشه، ۱۳۸۹، ص ۱۱۶).

اعتقاد بنیادی پاره‌تو این است که انسان‌ها از جهت جسمانی، فکری و اخلاقی با یکدیگر برابر نیستند، در کل جامعه و در هر یک از قشرها و گروه‌های آن، برخی کسان از دیگران با استعدادترند. شایسته‌ترین افراد این گروه، نخبگان آن گروه را می‌سازند او نخبگان را به دو بخش: حکومتی و غیرحکومتی تقسیم می‌کند. بحث اصلی پاره‌تو درباره نخبگان حکومتی است (کوزر، ۱۳۸۶، ص ۵۲۴-۵۲۳). نظریه نخبگان پس از پاره‌تو، توسط هم‌وطن ایتالیایی‌اش به نام موسکا مورد توجه قرار گرفت. دیدگاه‌های پاره‌تو و موسکا درباره گروه نخبگان و نحوه فروپاشی آنها از یکدیگر متفاوت است. پاره‌تو به جبر روان‌شناختی پافشاری کرده، در حالی که موسکا به نقش سازمان‌های اجتماعی اهمیت می‌دهد. موسکا معتقد بود که برای هدایت گرایش پلید انسان، سازمان‌های اجتماعی ضروری‌اند. استعدادهایی که جهت نخبگان لازم است، توسط نهادهای مهم اجتماعی دیکته می‌شوند و ناشی از استعدادهای موروثی افراد نیستند. در بعضی جوامع، جنگجویان خوب جزء نخبگان‌اند و در بعضی دیگر موقعیت مذهبی یا ثروت عامل مهم در گزینش افراد در جمع نخبه است. به عبارت دیگر، دگرگونی‌ای اجتماعی باعث تغییر در نخبه می‌گردد، نه بقایای روان‌شناختی پاره‌تو (سید محمدی، ۱۳۸۴، ص ۸۰ و ۸۴-۸). در حالی که پاره‌تو از گروه نخبه سخن می‌گوید، اما موسکا معتقد است که گروه‌هایی به جهات روابط خویشاوندی، روابط انتفاعی، روابط فرهنگی و... زمانی که دارای وحدت فکری و همبستگی می‌شوند، از گروه به طبقه تبدیل خواهند شد. موسکا هم معتقد است حرکت تاریخ اساساً تحت تأثیر منافع و ایده‌های گروه نخبگان بر سریر قدرت انجام می‌گیرد (روشه، ۱۳۸۹، ص ۱۱۷). بنابراین، موسکا

یکی از محورهای همبستگی و وحدت فکری را بین گروه نخبگان سیاسی، روابط خویشاوندی دانسته است.

۷. جایگاه و نقش نخبگان حکومتی در ایران عصر قاجار و پهلوی

دکتر سید علیرضا ازغندی بر این اعتقاد است که مسئله خویشاوندی از مشخصات مهم نظام نخبه‌گرایی در ایران بوده و دستیابی به مناصب مهم جامعه اعم از صدارت، وزارت، سفارت و نمایندگی، چندان به علم، لیاقت و دانش شخص بستگی نداشته است (ازغندی، ۱۳۷۹، ص ۸۰). در دوره قاجار گروه نخبگان حکومتی را خاندان شاهی، وابستگان خاندان شاهی و زمین‌داران تشکیل می‌دادند. مقامات دیوانی حلقه اتصال دو گروه خاندان شاهی و زمین‌داران بودند، یعنی از نظر خاستگاه اجتماعی و پایگاه طبقاتی، آنها را می‌توان در زمره خاندان شاهی قرار داد. به موازات فعالیت نخبگان حکومتی (نخبگان رسمی)، نخبگان غیررسمی در جامعه ایران حضوری کم و بیش فعال داشت. وحدت فکری و هماهنگی دو بخش مهم از گروه نخبگان غیررسمی مانند بازرگانان و روحانیون در واقعه تنباکو، نقطه عطفی در نخستین حضور فعالیت سیاسی - اجتماعی نخبگان غیررسمی به شمار می‌رود. انتشار روزنامه‌های قانون در لندن و اختر در استانبول، طیف روشنفکران را هم به این مجموعه افزود. هماهنگی و تعامل سه بخش نخبگان غیررسمی روحانیون، بازرگانان و روشنفکران با ایجاد نهضت مشروطیت، نخبگان رسمی جامعه را به چالش کشید. عدم وجود گردش نخبگان در جامعه دوره قاجار که موجب عدم تعادل نظام سیاسی و پاسخ مناسب به تحولات سیاسی و اجتماعی گردید، علاوه بر اینکه ناکارآمدی نخبگان رسمی را به اثبات رساند، راه را بر ورود نخبگان جدید در حوزه سیاسی بست. در ادامه با سقوط حکومت تزاری روسیه، حکومت قاجار به علت تزلزل پایه‌های حکومت، به آسانی دچار فروپاشی شد.

در مورد جایگاه نخبگان رسمی در دوره حکومت پهلوی اول می‌توان گفت، نخبگان رسمی از ترکیب زمین‌داران، نظامیان و دیوانیان اشراف‌سالار تشکیل شده بود. درباره نفوذ زمین‌داران در دستگاه حکومتی باید گفت طبقه فرادست زمین‌دار که از حکومت رضاشاه سودمند می‌شدند، از دوره ششم تا پایان دوره سیزدهم مجلس قانونگذاری (آغاز و پایان دوره سلطنت ۱۶ ساله رضاشاه)، نزدیک به ۶۰ درصد نمایندگان مجلس را تشکیل می‌دادند (سالار بهزادی، ۱۳۷۹، ص ۴۳۴-۴۳۳). در دوره حکومت رضاشاه نفوذ فوق‌العاده ارتش را می‌توان در تمامی تاروپود حیات سیاسی و

اجتماعی ایران مشاهده کرد. اعلام مکرر حکومت نظامی و استمرار فرمانداری‌های نظامی هم در پایتخت و هم در ایالات، به مقامات نظامی فرصت داد تا کنترل خود را بر همه وجوه زندگی غیرنظامی تشدید کنند (اتابکی، ۱۳۸۵، ص ۱۶۲-۱۶۰). هر شش نخست‌وزیر رضاشاه (حسن مستوفی‌الممالک، مخبرالسلطنه، مهدی قلی‌خان هدایت، رجبعلی منصور، محمود جم، دکتر احمد متین‌دفتری و محمدعلی فروغی) (مهدوی، ۱۳۷۳، ص ۵۰۸-۵۰۷) از خاندان‌های اشرافی و ریشه‌دار ایران بوده‌اند که آن‌ها را می‌توان نخبگان اشراف‌سالار دانست.

در دوره سلطنت محمدرضا پهلوی، اگرچه در پاره‌ای از مواقع چهره‌های نظامی در کابینه‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفتند، ولی او از نصب چهره‌های نظامی به غیر از موارد ضروری و غیرقابل اجتناب مانند حاجعلی رزم آرا (جهت جلوگیری از ملی شدن صنعت نفت)، فضل‌الله زاهدی (برای سرنگون کردن مصدق و اجرای کودتای ۲۸ مرداد) و غلامرضا ازهاری (برای ایجاد رعب و وحشت از ادامه تظاهرات مردم در دوران انقلاب اسلامی) پرهیز می‌کرد.

بدین ترتیب می‌توان گفت که در دوره وی، نسبت به دوره‌ی پدرش، تا حدود زیادی نظامیان جایگاه خود را در میان گروه نخبگان حکومتی از دست دادند (لمبتون، ۱۳۷۹، ص ۱۴۱). در این دوره می‌توان از ترکیب دیوان‌سالاران و تکنوکرات‌ها در گروه نخبگان حکومتی نام برد. بعد از برکناری فضل‌الله زاهدی و حسین علاء از سال ۱۳۳۴ به تدریج با انتصاب دکتر منوچهر اقبال به نخست‌وزیری، راه برای جابجانی نخبگان اشرافی از نخست‌وزیری به وزارت دربار و ورود نخبگان دیوان‌سالاری به مقام نخست‌وزیری، در ترکیب کابینه‌ها آغاز شد. نخست‌وزیران این دوره و اعضای کابینه عموماً از تحصیل‌کرده‌ها و دارندگان مدارک علمی بودند (دکتر منوچهر اقبال، اردشیر زاهدی، دکتر هوشنگ انصاری، مهندس جعفر شریف امامی، دکتر جمشید آموزگار، دکتر عبدالحسین سمیعی و...). عدم موفقیت نیروهای تحصیل‌کرده را می‌باید در عدم استقلال رأی آنان در ایجاد تغییر قدرت سیاسی حاکم و حفظ نظام سیاسی اتوکراتیک یگانه سالاری دانست.

اگر در دوره حکومت قاجار و پهلوی اول، تحرک اجتماعی تا سقف ورود به گروه نخبگان حکومتی عملاً اجتناب‌ناپذیر بود، لذا در دوره پهلوی دوم می‌توان عدم تداوم آن روش را مشاهده کرد، اما امکان این فرصت، تنها در سایه اثبات انقیاد کامل و سرسپردگی به شخص شاه فراهم می‌شد (فیوضات، ۱۳۷۵، ص ۷۴). در حالی که رژیم پهلوی می‌بایست امکان گردش نخبگان را

برای نیروهای صاحب رأی، مستقل و کارآ فراهم می‌کرد.

۸. مشاغل نخبگان عصر پهلوی

نکته دیگری که در خصوص عملکرد نخبگان در نظام سیاسی استبدادی (پهلوی) درخور بررسی است، امنیت شغلی آنان می‌باشد. توسعه، فرایندی است که نیازمند آرامش، تفکر، برنامه‌ریزی و اجراست و این شرایط، باید در سایه امنیت شغلی فراهم گردد. در دوران پهلوی، به ویژه در عصر پهلوی اول، نخبگان از امنیت شغلی برخوردار نبودند. در این دوره، «هیچ‌کس از برکناری بدون تشریفات، دستگیری خودسرانه، زندانی، تبعید و کشته شدن مصون نبود. همراه با تغییر شیوه حکومت، از دیکتاتوری به استبداد یا سلطانیسم، تجاوز به مالکیت خصوصی (به ویژه در مورد زمین) نیز بالا گرفت» (کاتوزیان، ۱۳۸۱، ص ۱۷۴). برخورد خشونت‌آمیز رضاشاه با افرادی نظیر علی‌اکبر داور، نصرت‌الدوله فیروز و سردار اسعد بختیاری - که در رده‌های بالای مدیریتی قرار داشتند - نشانگر بی‌پناهی نخبگان در برابر قدرت استبدادی شاه و فقدان امنیت شغلی نخبگان است. فقدان امنیت، نه تنها شامل شغل نخبگان، بلکه شامل جان و مال آن‌ها نیز می‌گردید.

رضاشاه برای حفظ تاج و تخت در خاندان پهلوی، درصد برآمد تا رجال قدرتمندی را که ممکن بود پس از او از ولیعهد اطاعت نکنند، از سر راه بردارد. لذا، به بهانه‌های گوناگون و بدون تشریفات قانونی، بسیاری از نخبگان حاکم را به قتل رساند،

سردار اسعد بختیاری، وزیر جنگ، در اوج قدرت به همراه شاه به گرگان رفته بود و در شرایطی که از طرف شاه، سرگرم توزیع جوایز اسب‌سواران بود، سرهنگ سهیلی حکم احضار او را ابلاغ کرد. سپس وی را بازداشت و راهی تهران کردند و پس از مدتی در یک سلول تاریک زندان، کشته شد (مور، ۱۳۷۵، ص ۱۲۴).

علی‌اکبر داور، وزیر عدلیه نیز - که در حکومت رضاشاه به نوسازی تشکیلات دادگستری پرداخته بود - در پی فحاشی رضاشاه، دست به خودکشی زد و حتی مراسم تشییع جنازه او نیز به دستور شاه متوقف گردید و بدون تشریفات رسمی به خاک سپرده شد. نصرت‌الدوله فیروز، وزیر دارائی نیز بدون هیچ‌گونه تشریفات به فرمان شاه به زندان رفت و در سال ۱۳۱۶ به دست مأموران نظمیه به قتل رسید (بهنود، ۱۳۸۰، ص ۱۰۶).

در دوره محمدرضا شاه نیز، نخبگان از امنیت لازم برخوردار نبودند. موقعیت سیاسی نخبگان، به اراده شاه وابسته بود و دارندگان مشاغل مهم دولتی از ثبات، آرامش و امنیت لازم بهره‌مند نبودند.

«محمدرضا شاه برای تثبیت حاکمیت اقتدارطلبانه خود، در طول ده سال از ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰، به طور دقیق ۲۷ کابینه را تغییر داد (Bosworth, 1992, P.68). طی سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۵۲، حدود ۴۰۰ جابه‌جائی در پست‌های وزارتی صورت گرفت.

محمدرضا شاه در برابر نخبگان اصلاح‌طلب و کسانی که از مرام شاهنشاهی و برنامه‌های او برای رسیدن به تمدن بزرگ پیروی نمی‌کردند، از روش‌هایی مانند اتهام فساد مالی، برکناری، تبعید و حبس، استفاده می‌کرد. این برخوردهای خشونت‌آمیز، طیف وسیعی از نخبگان را در برمی‌گرفت، از امام خمینی - که یکی از مخالفان سرسخت نظام استبدادی بود - گرفته تا سرلشکر زاهدی که با ایفای نقش در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در نجات تاج و تخت شاه مؤثر واقع شده بود. هنگامی که قدرت زاهدی افزایش یافت، شاه او را برکنار و به سوئیس فرستاد. هنگام خروج از کشور، «در پای پلکان هواپیمائی که او را به سوئیس می‌برد، به چند تن از دوستانی که بدرقه‌اش می‌کردند، گفت: بالأخره حق با دکتر مصدق بدبخت بود» (شجیعی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۸۶). فقدان امنیت نخبگان در مقابل قدرت استبدادی شاهان پهلوی، پیامدهای ناگواری داشت:

اول، به علت بی‌ثباتی در موقعیت شغلی، آنان به جای برنامه‌ریزی بلندمدت - که لازمه توسعه همه‌جانبه است - به صورت روزمره به انجام وظایف خویش می‌پرداختند.

دوم، در مدت نامشخصی که در عرصه مدیریتی کشور حضور داشتند، فرصت را مغتنم می‌شمردند و به سوءاستفاده از اموال عمومی می‌پرداختند، تا در صورت سقوط ناگهانی از موقعیت سیاسی خویش، زندگی خود را تأمین کرده باشند (گراهام، ۱۳۵۸، ص ۶۱).

سوم، آنان به خاطر بی‌پناهی در مقابل حکومت، به قدرت‌های خارجی پناه می‌بردند و سبب افزایش نفوذ بیگانگان در عرصه نخبگی کشور می‌گردیدند و مجری دستورهای بیگانگان می‌شدند. این پیامدها موانعی در راه توسعه و پیشرفت کشور بود.

۹. خاستگاه طبقاتی نخبگان عصر پهلوی

تعیین خاستگاه طبقاتی نخبگان ایران، تا حدی دشوار است، زیرا از یک طرف به خاطر حاکمیت استبداد، طبقات مستقل از حکومت، از قدرت و مرزبندی شفاف برخوردار نبوده‌اند و از طرف دیگر، برخی نخبگان به طبقات گوناگون تعلق دارند. برای تعیین خاستگاه طبقاتی افراد، معمولاً مشاغل قبلی نخبگان و مشاغل پدران آنها را مورد بررسی قرار می‌دهند. براساس تحقیقات به عمل آمده، مشاغل نمایندگان مجلس شورای ملی در سه عصر مشروطه، به شرح زیر

است:

جدول شماره ۱، وضع شغلی نمایندگان مجلس در دوره مشروطه و پهلوی

دوره اول مشروطه	دوره رضا شاه	دوره محمدرضا شاه
کارمند دولت ۴۴ درصد	مالک ۵۷ درصد	مالک ۵۷ درصد
مالک ۳۹ درصد	کارمند دولت ۳۹ درصد	کارمند دولت ۴۶ درصد
روحانی ۲۴ درصد	مشاغل آزاد ۱۷ درصد	مشاغل آزاد ۱۹ درصد
بازاری ۱۵ درصد	بازاری ۱۶ درصد	بازاری ۱۳ درصد
مشاغل آزاد ۱۲ درصد	روحانی ۱۱ درصد	روحانی ۴ درصد
کارمند مؤسسات ملی ۳ درصد	کارمند مؤسسات ملی ۲ درصد	کارمند مؤسسات ملی ۲ درصد
طبقه پائین	طبقه پائین ۱ درصد	درصد طبقه کارگر

(شجیعی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۲۵۶)

براساس جدول شماره ۱، مالکان - که در دوره قاجار، در میان نمایندگان مجلس مقام دوم را داشتند - در دوره پهلوی، بالاترین تعداد نمایندگان را به خود اختصاص داده‌اند. این آمار، مربوط به مجلس‌های یکم تا بیست و یکم می‌باشد. در آخرین دوره مجلس - که در این آمار منظور شده است - یعنی دوره ۲۱، به جای مالکان، کارمندان مقام اول را به دست آوردند. اگرچه از مجلس ۲۱ به بعد، بتدریج امکان ورود دیگر اقشار به مجلس فراهم گردید، اما از میان کارمندان نیز، ۶۹ درصد از خانواده مالکان برخاسته بودند. اگر برتری مالکان را در مجلس به قوه قانون‌گذاری هم تعمیم دهیم، باید دوره پهلوی را دوره رهبری طبقه مالک بدانیم (محمدی، ۱۳۷۳، ص ۳۲).

بعد از اصلاحات ارضی، تا حدی ترکیب طبقاتی جامعه تغییر کرد و حضور طبقه زمین‌دار در مقایسه با فن‌سالاران و کارمندان دولت، در عرصه نخبگی کاهش یافت. اما این تغییر، از نظر کمی ایجاد شد و از نظر کیفی به‌رغم ورود طبقه جدید کارمندان، از قدرت زمین‌داران کاسته نشد. «پس از اصلاحات ارضی، بخش عمده زمین‌داران با فروش زمین‌های خود، به عنوان خانواده‌ها و شخصیت‌های دارای سرمایه، به هم‌زیستی خود با نظام سیاسی حاکم ادامه دادند. بدین ترتیب در خاستگاه طبقاتی و منشاء اجتماعی نخبگان سیاسی، تنوع درخور توجهی رخ نداد (Binder, 1962, P.125) و زمین‌داران، همچنان به عنوان یکی از اقشار قدرتمند سیاسی باقی ماندند.

سلطه طبقات بالای جامعه، به ویژه طبقه مالکان عمده را بر کشور و تجمع آنان را در عرصه نخبگی، می‌توان به عنوان یکی از عوامل توسعه‌نیافتگی ایران قلمداد کرد. از آن‌جا که نخبگان

حاکم، معمولاً در برنامه‌ریزی‌ها، منافع طبقه خویش را در نظر می‌گیرند و زمین‌داران، طبقه سنتی‌ای بودند که منافعشان بر اثر توسعه و تغییر روابط اقتصادی به خطر می‌افتاد. لذا، نخبگان وابسته به طبقه مالک، علاقه چندانی به توسعه نداشتند. علاوه بر این، خو گرفتن زمین‌داران با مناسبات ارباب - رعیتی، با دموکراسی و توسعه سیاسی، چندان سازگار نبود (کللی، ۱۳۸۷، ص ۶۳).

مسئله بعدی - که در مورد ویژگی‌های نخبگان عصر پهلوی می‌توان از آن یاد کرد - نحوه انتخاب نخبگان حاکم است. در عصر پهلوی، عرصه مدیریتی کشور، جولانگاه تعداد معینی از مدیران بود. ملاک ورود اعضای این خانواده هزار فامیل به جمع نخبگان حاکم، وابستگی قومی و قبیله‌ای و ارادت و نزدیکی به دربار بود. در دوره پهلوی، ۴۰ خانواده نخبه ملی وجود داشت که در مجموع ۴۰۰ کرسی مجلس را در طول ۵۰ سال در اختیار داشته‌اند، یعنی به طور متوسط هر یک از خانواده‌ها، بیش از ۴ کرسی مجلس را در این مدت در اختیار داشته است. همچنین در طول دو دهه، ۱۲ نخست‌وزیر در ایران به قدرت رسیدند که نیمی از آن‌ها از اعضای همان چهل خانواده بوده‌اند (بیل، ۱۳۸۳، ص ۱۵۳). پیوند میان در اختیار داشتن کرسی‌های قوه قانون‌گذاری و اشغال پست‌های قوه اجرایی نیز جالب توجه است. از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، در طول ۷۳ سال، ۴۰۶ نفر عهده‌دار مقام وزارت بوده‌اند. ۳۷/۲ درصد از آنان فقط در یک کابینه عضو بوده و ۶۲/۸ درصد در کابینه‌های مختلف (بین ۲ تا ۲۱ کابینه) عضویت داشته‌اند (شجیعی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۱۸۹). شماری از این وزیران، چند نفر از بستگان نزدیکشان مانند پدر، برادر، پسرعمو و... نماینده مجلس بوده و با کمک این نمایندگان، به مقام وزارت رسیده‌اند. تعداد بستگان آن‌ها بین ۱ تا ۱۵ نفر بوده است. جدول شماره ۲، شمار این وزیران را نشان می‌دهد.

جدول ۲- وزیرانی که بستگانشان نماینده مجلس بوده‌اند

دوره اول مشروطه به طور متوسط ۶۸/۳ درصد از کل وزیران
دوره رضاشاه پهلوی ۷۸/۶ درصد از کل وزیران
دوره محمدرضا شاه پهلوی ۵۹/۸ درصد از کل وزیران

(شجیعی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۲۴۷)

از تحلیل آمارهای یاد شده، به این نتیجه می‌رسیم که عرصه نخبگی ایران در دوره پهلوی و به

طور کلی در سده گذشته، مختص تعداد معینی از افراد و خانواده‌ها بوده است. بسته بودن دایره نخبگان حاکم، باعث سوء استفاده از قدرت، فساد مالی، نارضایتی طبقه متوسط و رخ ندادن پدیده گردش نخبگان می‌شد. لذا، بسیاری از نخبگان مستعد و توانمند، در گروه غیرحاکم جمع شده بودند. در حالی که بر اثر فقدان گردش نخبگان، افراد بی‌لیاقت بسیاری در گروه نخبگان حاکم قرار داشتند. تعطیل شدن پدیده گردش نخبگان، علاوه بر این که روند توسعه را مسدود یا دست کم کند کرده بود، باعث بروز انقلاب و دگرگونی رابطه نخبگان حاکم و غیرحاکم نیز گردید.

۱۰. شخصیت و خلیات نخبگان عصر پهلوی

توسعه، به نخبگان و مجریانی نیاز دارد که علاوه بر توانایی فکری، از نظر شخصیت و اخلاق نیز با دیگران متفاوت باشند. شخصیت، اخلاق و فرهنگ سیاسی حاکم بر نخبگان، به مراتب مهم‌تر از افکار و تخصص آن‌ها است، زیرا در حیطه علم می‌توان از فکر کسی، استفاده کرده و نتیجه تحقیقات، تخصص و علم او را در روند توسعه به کار بست، اما در زمینه شخصیت، باید همه نخبگان شخصاً متحول شوند. بسیاری از مشکلات و موانع توسعه در عصر پهلوی، ناشی از شخصیت ضد توسعه نخبگان بود، نه تخصص آن‌ها. براساس تحقیقات به عمل آمده، نخبگان عصر پهلوی از تحصیلات عالی قابل قبولی برخوردار بودند. تعداد وزیران دارای مدرک دکتری در سه عصر مشروطه، به شرح زیر است (علوی‌تبار، ۱۳۷۶، ص ۱۶۹):

جدول ۳- وزیران دارای مدرک دکتری در دوره مشروطه و پهلوی

عصر اول	عصر دوم (رضاشاه)	عصر سوم محمدرضا شاه
۶/۲۵ درصد	۲۶/۲ درصد	۵۱/۴ درصد

(شجیعی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۳۵۲)

تعداد وزیران دارای تحصیلات عالی (دانشگاه دیده) نیز، به شرح زیر است: دوره مشروطه اول ۴۷ نفر، یعنی ۴۱/۲۲ درصد از وزیران، دارای تحصیلات دانشگاهی بوده‌اند.

در عصر رضا شاه، ۳۸ نفر، یعنی ۵۹/۳۷ درصد و در دوره محمدرضا شاه ۲۴۹ نفر، یعنی ۸۶/۸۵ درصد از وزیران دارای تحصیلات دانشگاهی بوده‌اند. همچنین در عصر اول مشروطه، ۱۸ درصد، در دوره رضاشاه ۱۳ درصد و در دوره پهلوی دوم ۳۶ درصد از نمایندگان مجلس دارای

تحصیلات عالی جدید بوده‌اند (Westwood, 1965, P.86).

در شرایطی که بسیاری از نخبگان حاکم، دارای تحصیلات عالی بودند و افکارشان پیشرفته بود، از شخصیت و اخلاق نوین بی‌بهره بودند. سوء استفاده از اموال عمومی، چالش‌های سیاسی، فقدان روحیه کار جمعی و فروپاشی احزاب، اطاعت محض از فرمان‌های شاه و... رفتارهایی بود که نخبگان حاکم از خود بروز دادند و شاهدهی است بر این ادعا که شخصیت و خلیقات نخبگان حاکم در عصر پهلوی، با توسعه و تحول همه‌جانبه، همخوانی نداشت (غنی‌نژاد، ۱۳۷۷، ص ۱۳۷). این ویژگی‌ها، بر اثر عواملی همچون حاکمیت استبداد، زورگویی شاهان و درباری‌ها، فقدان ساختار قانونی و ضوابط لازم برای ورود به عرصه نخبگی و حاکمیت فرهنگ عشیره‌ای، در میان مردم ایران و به ویژه نخبگان حاکم پدید آمد. هنگامی که بنا باشد ورود به عرصه نخبگی براساس میزان ارادت و قربایت به دربار صورت گیرد، فرهنگ و شخصیت چاپلوسی و فرصت‌طلبی نیز رایج خواهد شد (آبراهامیان، ۱۳۷۸، ص ۱۰۳).

ماکس وبر، جامعه‌شناس برجسته آلمانی، دو شیوه برای پرداختن به فعالیت‌های سیاسی مطرح ساخته است: زندگی برای سیاست و زندگی از قِبل سیاست. وی افزوده است: «کسی که در سیاست، چشمه‌سار درآمد و عایدات را می‌بیند، از قِبل سیاست زندگی می‌کند (Bill, 1972, P.163). بسیاری از نخبگان حاکم در عصر پهلوی، از قِبل سیاست زندگی می‌کردند و قبل از این که توسعه کشور برایشان مهم باشد، استفاده از موقعیت سیاسی و تأمین منافع شخصی آنان اهمیت داشت.

فرهنگ و شخصیت ضد توسعه، حتی در میان نخبگان نوگرا نیز رواج داشت. در مقاطعی مانند تشکیل حکومت ملی مصدق نیز که بخشی از طبقه متوسط جدید و تجددطلبان، وارد حلقه نخبگان حاکم شدند- ویژگی‌های شخصیتی ضد توسعه در رفتارشان دیده می‌شد. بازرگان، در مورد یکی از جلسات مربوط به حل اختلاف با شرکت نفت انگلستان گفته است (حاجی یوسفی، ۱۳۷۷، ص ۱۰۳):

هنگامی که هیئت مختلط حل اختلاف، برای حل و فصل مشکلات وارد آبادان شد، یکی از سروران محترم- که استاد دانشگاه هم بود- برای این که مهندس حسینی بیش از ایشان مورد احترام و ابراز احساسات واقع شده بود، در موقع نهار سخت به حسینی پرید و وی را مورد عتاب و بی‌مهری شدید قرار داد. بعد از ظهر هم- که جلسه هیئت مدیره و هیئت مختلط در منزل بنده

تشکیل شد- درگیری با لحن ناهنجارتری میان آقای مکی و مهندس حسینی روی داد. در حالی که رانندگان و کارکنان از پشت پنجره‌ها با بُهت و حیرت شاهد صحنه بودند ...، در نهایت هیئت مختلط- که آمده بود اشکالات و اختلافات ما را حل کند- دست خالی برگشت... تجربه‌ای که من از خدمت آموختم، تأیید این نکته بود که عامل اصلی پیروزی و شکست در کارهای عمومی، ملی و سیاسی ...، بیش از آن که جنبه علمی و اداری و سازمانی داشته باشد، مسائل انسانی، اراده و ایمان و اخلاق است» (بازرگان، ۱۳۷۲، ص ۵۸).

۱۱. نتیجه‌گیری

در دوره حکومت قاجار شرایط متصلب سیاسی که ناکارآمدی نخبگان سیاسی (خانندان شاهی و زمین‌داران) را به دنبال داشت، راه را برای آغاز دگرگونی اجتماعی فراهم ساخت. در دوره پهلوی اول نخبگان رسمی (اشراف، زمین‌داران و نظامیان) راه را بر ورود تدریجی نخبگان غیررسمی در ساختار قدرت مسدود ساخت. اگرچه در دوره محمدرضا پهلوی، تغییر و جابجایی عمده‌ای در سطح نخبگان رسمی فراهم شد و به تدریج نیروهای دیوان‌سالار و تکنوکرات، جای طیف نخبگان اشراف‌سالار را گرفت، ولی تلاش پهلوی دوم در عدم ایجاد فضای مناسب برای اجرای نظریه گردش نخبگان، راه را برای تغییر و دگرگونی اجتماعی بست و انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ را پذیرا شد. نهضت مشروطه همچنان که پایه مشروعیت رژیم شاهی را متزلزل ساخت و مبانی مشروعیت حکومت را از جایگاه سنتی به جایگاه عقلانی و دموکراتیک ارتقاء داد، در واقع پیامد دیگری را هم به دنبال داشت و آن پذیرش اجرای نظریه گردش نخبگان در ساختار سیاسی حاکم بود. رژیم پهلوی که سلسله حکومتی بعد از مشروطه بود، کوشید تا با روش‌های پیشین به حکمرانی پردازد. در همین زمینه، تلاش کرد تا مشروعیت حکومت را به جایگاه سنتی برگرداند. بدین لحاظ رضا شاه و پسرش مبانی مشروعیت دوگانه سنتی باستان‌گرایی و اسلام‌پناهی را در پیش گرفتند و به جای کسب مشروعیت از طریق موافقت با ایجاد سازمان‌های مدنی مردم‌نهاد، آزادی در چرخه گردش نخبگان و عدم سرکوب نخبگان غیررسمی، به ناکارآمدی نخبگان سیاسی رسمی دامن زدند. ولی به عنوان نتیجه می‌توان گفت که در بیشتر موارد، نخبگان رسمی دوره قاجار و پهلوی از طریق پیوند خویشاوندی به دایره نخبگان حکومتی پیوسته‌اند. هرچند که در برهه‌هایی با اثبات ناکارآمدی نخبگان حکومتی، راه برای ورود نخبگان دیگر خارج از دایره پیوندهای خویشاوندی فراهم می‌شده است.

بی‌اعتمادی نخبگان به یکدیگر، تحمل نکردن نظرات مخالف و دشمن شمردن مخالفان، از جمله ویژگی‌های نخبگان ایرانی (به ویژه در عصر پهلوی) است. این ویژگی‌ها، مانع هم‌گرایی، کار جمعی و اجماع نظر نخبگان گردید و روند توسعه را با موانع جدی روبرو ساخت. «ماروین زونیس»^۱ -که تحقیقات مبسوطی درباره نخبگان عصر پهلوی به عمل آورده است- چهار ویژگی برای فرهنگ سیاسی نخبگان ایرانی برشمرده که عبارتند از: «بدبینی سیاسی، بی‌اعتمادی شخصی، احساس عدم امنیت آشکار و سوءظن میان افراد» (بشیریه، ۱۳۷۸، ص ۳۳). این ویژگی‌ها، بیش از همه، در شاهان پهلوی دیده می‌شد. علاوه بر این ویژگی‌ها، پهلوی‌ها به بیماری‌های شخصیتی استبداد، خودبزرگ‌بینی و بلندپروازی نیز گرفتار بودند. رفتار شاهان پهلوی، نه تنها مستقیماً بر روند توسعه کشور به ویژه توسعه سیاسی تأثیر منفی داشت، بلکه سایر نخبگان حاکم نیز تحت تأثیر خلیات شاه، قرار می‌گرفتند و در حوزه کاری خود، نسبت به زيردستان، به مثابه شاه کوچک رفتار می‌کردند. یکی از ویژگی‌های پهلوی دوم، بلندپروازی و عقلانی نبودن محاسباتش بود. در دوره حاکمیت پهلوی‌ها، عواملی از قبیل ساختار سیاسی استبدادی، وابستگی به بیگانگان و اقتصاد دولتی و نامتعادل، نخبگان را در ایفای نقش در دگرگونی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ناتوان ساخت. بخشی از نخبگان حاکم مانند شاه و برخی رجال درباری، خواهان توسعه همه جانبه نبودند و نخبگان توسعه‌خواه نیز، در روند توسعه کشور با مشکلاتی مواجه بودند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بود از استبداد و استعمار!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

۱. آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۸). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه کاظم فیروزمند و محسن مدیرشانه‌چی. تهران: نشر مرکز.
۲. ابوالحمد، عبدالحمید (۱۳۷۶). *مبانی سیاست*. تهران: توس.
۳. اتابکی، تورج (۱۳۸۵). *تجدد آمرانه (جامعه و دولت در عصر رضا شاه)*. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: انتشارات ققنوس.
۴. ازغندی، علیرضا (۱۳۷۹). *ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*. تهران: نشر قومس.
۵. استانفورد، آلوین (۱۳۸۶). *ثوری‌های انقلاب*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر قومس.
۶. آشوری، داریوش (۱۳۸۵). *دانشنامه سیاسی (فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی)*. تهران: انتشارات مروارید.
۷. افلاطون (۱۳۷۴). *جمهور*. ترجمه فؤاد روحانی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۸. ایزدی اودلو، عظیم (۱۳۸۶). *مکتب نخبه‌گرایی*. کیهان فرهنگی، شماره ۲۴۸.
۹. بانامور، بی.تی. (۱۳۷۱). *نخبگان و جامعه*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: دانشگاه تهران.
۱۰. بازرگان، مهدی (۱۳۷۲). *خلع ید، سپیدی‌ها و سیاهی‌ها*. *ایران فردا*، ۲(۸).
۱۱. بروجردی، مهرداد (۱۳۷۸). *روشنفکران ایرانی و غرب*. ترجمه جمشید شیرازی. تهران: مجموعه مطالعات اجتماعی.
۱۲. بشیریه، حسین (۱۳۷۸). *جامعه‌شناسی سیاسی*. تهران: نشر نی.
۱۳. بشیریه، حسین (۱۳۷۴). *جامعه‌شناسی سیاسی*. تهران: نشر نی.
۱۴. بهنود، مسعود (۱۳۸۰). *کشتگان بر سر قدرت*. تهران: نشر علم.
۱۵. بیل، جیمز (۱۳۸۳). *الگوی روابط قدرت در نخبگان سیاسی ایران*. ترجمه مجید خسروی نیک. *فرهنگ اندیشه*، ۳(۱۰).
۱۶. حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۷). *دولت و توسعه اقتصادی در ایران*. *مطالعات راهبردی*، ۱(۱).
۱۷. روشه، گی (۱۳۸۹). *تغییرات اجتماعی*. منصور وثوقی. تهران: نشر نی.
۱۸. زونیس، ماروین (۱۳۷۰). *شکست شاهانه*. ترجمه اسماعیل زند و بتول سعیدی. تهران: نشر نور.
۱۹. سالار بهزادی، محمد (۱۳۷۹). *چالش سنت و مدرنیته در ایران از مشروطه تا ۱۳۲۰*. تهران: نشر مرکز.
۲۰. سید محمدی، سید بیوک (۱۳۸۴). *جامعه‌شناسی سیاسی*. تهران: دانشگاه پیام نور.
۲۱. شجیعی، زهرا (۱۳۷۱). *نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی*. تهران: نشر سخن، ج ۴.
۲۲. طاهری، مازیار (۱۳۸۷). *نخبه و نخبه‌گرایی*. *علوم/اجتماعی*، دوره ۱۱، شماره ۴.
۲۳. طلوعی، محمود (۱۳۷۳). *بازیگران عصر پهلوی*. تهران: نشر علم، ج ۲.
۲۴. علوی‌تبار، علیرضا (۱۳۷۶). *روشنفکران ایرانی، مدرنیته و غرب*. *کیان*، ۷(۳۶).
۲۵. غنی‌زاد، موسی (۱۳۷۷). *تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر*. تهران: نشر مرکز.
۲۶. فیضات، ابراهیم (۱۳۷۵). *دولت در عصر پهلوی*. تهران: انتشارات چاپخش.
۲۷. کللی، قیصر (۱۳۸۷). *فرهنگ فلسفی و فلسفه‌ی سیاسی*. تهران: پایان.
۲۸. کاتوزیان، همایون (۱۳۸۱). *تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی.
۲۹. کریمی، بهمن (۱۳۷۶). *قانون اساسی و متمدن آن*. تهران: شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال.
۳۰. کوزر، لیونیس (۱۳۸۶). *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی.
۳۱. گراهام، رابرت (۱۳۵۸). *ایران؛ سراب قدرت*. ترجمه فیروز فیروزنیا. تهران: انتشارات سبحان کتاب.
۳۲. گولد، جولیس؛ کولب، ویلیام (۱۳۷۶). *فرهنگ علوم اجتماعی*. ترجمه باقر پرهام. تهران: مازیار.
۳۳. لمبتون، آن (۱۳۷۹). *نظریه دولت در ایران*. ترجمه چنگیز پهلوان. تهران: نشر گویو.
۳۴. مارش، دیوید؛ استوکر، جری (۱۳۸۴). *روش و نظریه در علوم سیاسی*. امیرمحمد حاجی یوسفی. تهران: پژوهشکده

مطالعات راهبردی.

۳۵. محمدی، محسن (۱۳۷۳). *فلسفه تاریخ ابن خلدون*. ترجمه مجید مسعودی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۶. منتل، جان شوآرتس (۱۳۷۸). *ساختارهای قدرت*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۳۷. مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۳). *سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی*. تهران: انتشارات البرز.
۳۸. مور، برینگتون (۱۳۷۵). *ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی*. ترجمه حسین بشیریه. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۳۹. میلانی، عباس (۱۳۸۰). *معمای هویدا*. تهران: نشر اختران.
۴۰. میخلز، رابرت (۱۳۸۵). *جامعه‌شناسی احزاب سیاسی*. ترجمه احمد نقیب‌زاده. تهران: قومس.
۴۱. میلز، سی رایت (۱۳۸۳). *نخبگان قدرت*. بنیاد فرهنگی پژوهشی غرب‌شناسی. تهران: فرهنگ مکتوب.
۴۲. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۸). *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*. تهران: سمت.
۴۳. نوذری، حسینعلی (۱۳۸۱). *بازخوانی هابرماس*. تهران: نشر چشمه.
۴۴. هیوود، اندرو (۱۳۸۷). *مفاهیم کلیدی در سیاست*. ترجمه حسن کلاهی و عباس کاردان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

45. Bill, J.A. (1972). **The Politics of Iran: Groups, Classes and modernization**. Columbus Ohio: Charlese.
46. Binder, L. (1962). **Iran: Political development in a changing society**. Los Angeles: University of California press.
47. Bosworth, E. (1992). **Pahlavi Iran**. California: Mazda publishers.
48. Marvin, Z. (1971). **The political Elite of Iran**. N.J: Prinston University Press
49. Westwood, A.F. (1965). **Politics of Distrust in Iran**. Annals of the American Academy of political and social science.